

ائمه علیهم السلام و قیامهای شیعی

محسن شریفی *

چکیده

شهادت حسین بن علی (علیه السلام) در سال ۶۱ ق نقش بسزایی در دمیدن روحیه انقلابی و مکتبی در جهان تشیع و توسعه آن در مناطق دور از مرکز خلافت مانند عراق و ایران و... داشت؛ به طوری که برخی بزرگان و سران شیعه، مبارزه با طاغوتها و جباران زمان را هدف عمده خود قرار دادند و در طول تاریخ نستوهانه دست به قیامهای مسلحانه زدند.

بدیهی است که این قیامهای شیعی، عکس‌العملها و موضع‌گیریهایی را از طرف افراد جامعه آن زمان و خصوصاً شیعیان و در رأس آنها ائمه (علیهم السلام) به دنبال داشته است. در این مقاله سعی می‌شود موضع ائمه (علیهم السلام) در مورد برخی از قیامهای شیعی مورد کاوش قرار گیرد.

واژه‌های کلیدی: ائمه (علیه السلام)، زید بن علی، مختار، توابین، نفس زکیه، شهید فخر.

مقدمه

یکی از موضوعات مهم تاریخ شیعه، بررسی قیامهای شیعی است که تحول عظیمی در تاریخ اسلام، خصوصاً تاریخ خونریز شیعه محسوب می‌شوند؛ قیامهایی که ریشه در قیام امام حسین (علیه السلام) داشتند و به عنوان خونخواهی آن حضرت و شهیدان راه خدا به وقوع پیوستند و منجر به هلاکت گروههای کثیری از بنی‌امیه و سقوط آنان و بنی‌عباس گردیدند. در واقع قیام مقدس حسین بن علی (علیهما السلام) و حادثه خونبار کربلا را می‌توان ریشه و اساس همه قیامهای حق‌طلبانه شیعی، در مقابل حکومتهای غاصب اموی و عباسی دانست.

با توجه به جایگاه ائمه (علیهم السلام) در میان شیعیان، موضع آنها در قبال چنین قیامهایی که در زمان هر یک از آنها رخ داده است، برای معتقدان به عترت و شیعیان اهل بیت (علیهم السلام)، معنایی فراتر از یک پژوهش تاریخی دارد. زیرا واکنش مثبت یا منفی یا بی طرفی امام در چنین اموری، از یک سو محور دآوری دینی برای آنان خواهد بود و از سوی دیگر، مبنای آرای سیاسی و فقهی در زندگی دینی و اجتماعی آنان قرار خواهد گرفت. بنابراین، جا دارد که موضع ائمه (علیهم السلام) در قبال قیامهای شیعی مورد بررسی قرار گیرد.

۱. قیام توابین^۱ (۶۵ق)

شیعیان کوفه که پس از شهادت حسین بن علی (علیهما السلام) در باتلاق گناه و تقصیر فرو رفته و دچار احساس عمیق ندامت و پشیمانی شده بودند، تصمیم گرفتند با انتقام گرفتن از قاتلان آن حضرت و جانبازی در این راه، کوتاهی خود را جبران کنند. از این رو به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی و برخی دیگر از سران و بزرگان شیعه چون مسیب نجبه فزاری، عبدالله بن سعد ازدی، عبدالله بن وال تیمی و رفاعه بن شداد بجلی در تدارک سپاه و نیرو برآمدند.^۲ سرانجام یک سال پس از مرگ یزید و در سال ۵۶ هـ ق، سلیمان و چهار هزار تن، با شعار «یا ثنارات الحسین»^۳ کنار قبر امام حسین (علیه السلام) جمع شدند و پس از ناله و انابه و پیمان با آن حضرت، راهی شام شدند. نبرد میان دو گروه در حالی آغاز شد که از حیث شمار نفرات و نیز از نظر ساز و برگ نظامی با هم برابر نبودند. توابین در ابتدا توانستند تلفات سنگینی بر شامیان وارد آورند، اما با کشته شدن سلیمان و شمار زیادی از نیروها، جنگ به سود عبدالله خاتمه یافت و باقیمانده توابین نیز به کوفه بازگشتند.^۴

امام سجاد (علیه السلام) و قیام توابین

این قیام یک قیام شیعی محض بود، چرا که نیروهای آن از معتقدان به حق اهل بیت (علیهم السلام) و از محبان و شیعیان علی (علیه السلام) بودند؛ آنان از بی وفایی و پیمان شکنی خویش نادم گشته بودند و در پی توبه و جبران تقصیر بودند.

البته برخی ادعا کرده اند که توابین، امامت امام سجاد (علیه السلام) را پذیرفته بودند،^۵ اما در منابع هیچ گونه رابطه ای بین امام سجاد (علیه السلام) و آنها ثبت نشده است. آنان نه دعوتی از امام به عمل آورده بودند، نه سفارش و توصیه ای از طرف امام بر شروع و ادامه قیام داشتند و نه حذر و تکذیبی از امام علیه ایشان نقل شده است.

آنچه مهم به نظر می رسد، این است که توابین در مجموع، دعوت به اهل بیت (علیهم السلام) را در رأس برنامه های خود قرار داده بودند و اصلی ترین رکن تشیع - یعنی اعتقاد به امامت و

طرح

واگذاری امامت جامعه به اهل بیت (علیهم السلام) - به طور مکرر در کلمات توابین به چشم می خورد. موارد زیر از آن جمله است:

۱. عبیدالله بن عبدالله، سخنگوی توابین، در مقام دعوت مردم به قیام، در این زمینه می گوید:
انا ندعوکم الی کتاب الله وستة نبیة والطلب بدماء اهل بیتہ والی
جهاد المخلین والمارقین فان قتلنا فما عند الله خیر للابرار وان ظهرونا،
رددنا هذا الامر الی اهل بیت نبینا.^۶

ما شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خونخواهی
اهل بیتش و جنگ با قاسطین و مارقین فرامی خوانیم. اگر در این راه کشته
شویم، آنچه خداوند در جهان آخرت برای پاکان فراهم آورده بهتر است و اگر
بیروز شدیم، حکومت و رهبری جامعه را به اهل بیت پیامبران باز می گردانیم.
۲. آنان در میدان جنگ نیز زمانی که در برابر سپاه شام قرار گرفته بودند، هدف و فلسفه
قیام خود را چنین اعلام می کنند:

... ثم نردّ هذا الامر الی اهل بیت نبینا الذین آتانا الله من قبلهم
بالتعمة والکرمة.^۷

حکومت را به اهل بیت پیامبران بازمی گردانیم؛ آنان که خدا به
واسطه شان به ما نعمت و کرامت ارزانی داشته است.

بنابراین، با توجه به مطالب فوق می توان گفت: رابطه سیاسی خاصی بین امام
سجاد (علیه السلام) و توابین که ثابت کند قیام آنها مورد تأیید آن حضرت بوده، وجود نداشته
و آنچه بیشتر رنگ قیام را شیعی نشان داده شرکت فعالانه عده ای از بزرگان و سرشناسان
شیعی کوفه در آن و مایه های عاطفی آن است؛ یعنی توبه به سبب عدم حمایت از
حسین بن علی (علیهما السلام) و شهید شدن به عنوان تنها راه پذیرش این توبه.^۸

۲. قیام مختار (۶۶ق)

با شکست قیام توابین بازماندگان آنان به کوفه بازگشتند. مختار که در این زمان به
دلیل توطئه عمال ابن زبیر در زندان به سر می برد، به طور سزوی نامه ای برای باقیمانده
توابین و از جمله رفاعة بن شداد و دیگران فرستاد. آنان پس از خواندن نامه به او پیغام دادند
که برای قیامی مجدد آماده اند.^۹

مختار با وساطت عبدالله بن عمر، شوهر خواهرش، آزاد شد و پس از آن دعوت خود را
علنی کرد. بسیاری از بزرگان شیعه کوفه چون عبدالرحمان بن شریح، سعید بن منقذ،
سعر بن ابی سحر، اسود بن جراد کندی، قدامه بن مالک و... از وی حمایت کردند.^{۱۰} سرانجام حدود

یک سال پس از قیام توابین، مختار با شعار «یا لثارات الحسین» و «یا منصور اُمّت» به مقر حکومت کوفه حمله کرد و والی ابن زبیر را اخراج نمود و حکومت شیعی تشکیل داد.^{۱۱} از جمله اقدامات مهم مختار در مدتی که حکومت کوفه در دستش بود، کشتن شمار زیادی از قاتلان امام حسین (علیه السلام) بود. همچنین اشراف کوفه را که علیه او دست به شورش زده بودند یا به قتل رساند و یا عرصه را چنان برای آنان تنگ کرد که مجبور شدند از کوفه فرار کنند و به مصعب بن زبیر در بصره بپیوندند.^{۱۲}

انمه (علیه السلام) و قیام مختار

شرایط سیاسی اجتماعی دوران امامت امام سجاد (علیه السلام) به گونه‌ای بود که برای آن حضرت امکان فعالیت‌های سیاسی و قیام مسلحانه علیه نظام اموی فراهم نبود و حتی تأیید و حمایت علنی از قیام‌های مسلحانه علیه حکومت نیز به مصلحت آن حضرت و پیروانش نبود. حال برای اینکه دانسته شود آیا قیام مختار مورد تأیید ایشان و نیز ائمه بعدی بوده یا نه، برخی از روایات ذکر می‌شود:

۱. عمر بن علی، فرزند امام سجاد (علیه السلام)، می‌گوید:

وقتی مختار، سر بریده ابن زیاد و عمر سعد را به نزد امام سجاد (علیه السلام) فرستاد، حضرت به سجده افتادند و در سجده شکر، خدا را این گونه سپاس گفتند:
الحمد لله الذی ادرك لی ثاری من اعدائی و جزى الله المختار خیراً.^{۱۳}
حمد و سپاس و ستایش خدای را که انتقام را از دشمنانم گرفت و خدا به مختار، پاداش و جزای خیر عنایت فرماید.

۲. سدید، یکی از یاران امام باقر (علیه السلام)، می‌گوید: آن حضرت درباره مختار فرمودند:
لا تسبوا المختار، فانه قد قتل قتلتنا و طلب بئارنا و زوج اراملنا،
و قسم فینا المال علی العسرة.^{۱۴}

از مختار بدگویی نکنید که قاتلان ما را کشت و انتقام خون ما را گرفت و بیوه‌های ما را شوهر داد و در زمان تنگدستی به ما کمک کرد.
هیچ یک از این دو روایت، دلالت بر تأیید قیام نمی‌کند.
۳. عبدالله بن شریک می‌گوید:

روز عید قربان در منی، به خدمت امام باقر (علیه السلام) رسیدیم. حضرت در خیمه تکیه زده و نشسته بودند. شخصی را به دنبال سلمانی فرستاده بودند که بیاید سر حضرت را اصلاح نماید. و من نیز روبه‌روی حضرت نشسته بودم. در همین حال ناگهان پیرمردی از اهالی کوفه بر امام (علیه السلام) وارد شد و دستش را دراز کرد که دست امام را بیوسد و حضرت نمی‌گذاشت.

طبرستان

امام (علیه السلام) به او فرمود: شما کیستید؟! آن مرد عرض کرد: من ابوالحکم، فرزند مختار بن ابی عبید هستم. تا امام او را شناخت با وجود آن که فاصله کمی با حضرت داشت، امام دست او را گرفت و به نزدیک خود کشاند تا جایی که نزدیک بود روی زانوی خود بنشاند و در کنار خود جای داد.

ابوالحکم، رو به امام (علیه السلام) نمود و عرض کرد: خدا کثرت را اصلاح کند. مردم درباره پدرم حرفهای زیادی می‌زنند و چیزهایی می‌گویند. اما حق همان است که شما بفرمایید. امام پرسید: چه می‌گویند؟ گفت: می‌گویند: کذاب! ولی سخن شما هر چه باشد ملاک است و من قبول می‌کنم.

امام (علیه السلام) با شگفتی فرمودند: «سبحان الله! أخبرنی ابي والله ان مَهْرَ امی کان مَمَّا بعث به المختار. أو لم یبن دورنا و قتل قاتلینا و طلب بدمائنا فرحمه الله وأخبرنی والله ابي انه کان لیسر عند فاطمة بنت علی یهدھا الفرائش و یشئ لها الوسائد و منها اصاب الحدیث، رحم الله أباک، رحم الله أباک، رحم الله أباک، ما ترک لنا حقاً، عند احد الا طلبه، قتل قتلنا، و طلب بدمائنا.»

پدرم به من خبر داد به خدا سوگند، مهریه مادر من از همان پولی بود که مختار برایش فرستاده بود. مگر مختار نبود که خانه‌های ما را ساخت و قاتلان ما را کشت و خون ما را طلب کرد؟ خدا او را رحمت کند. پدرم به من خبر داد که مختار شیها در خانه فاطمه، دختر علی (علیه السلام) می‌رفت و او برایش زیرانداز می‌گستراند و متکا می‌گذاشت و مختار از او حدیث می‌شنید.

آن‌گاه سه بار برای او رحمت فرستاد و فرمود: خدا پدرت را رحمت کند، هیچ حقی از ما نزد کسی نبود، مگر اینکه آن را طلب کرد و قاتلان ما را کشت و خونخواه ما شد.^{۱۵}

اما باید گفت در این روایت نکاتی وجود دارد که قابل دقت و تأمل است:

الف) بر فرض صحت سند روایت، در متن روایت آمده که مهر مادر امام باقر (علیه السلام) را مختار پرداخته است. حال باید بگوییم: بنا بر روایات، ولادت آن حضرت در سال ۵۷ هـ ق^{۱۶} بوده و آن حضرت جدشان امام حسین (علیه السلام) را هم درک کرده و با ایشان در کربلا حضور داشته‌اند. پس چگونه ممکن است مهر مادر امام باقر (علیه السلام) از پول مختار باشد، در حالی که مختار در سال ۵ هـ ق قیام کرده است؟

بنابراین می‌توان گفت: این روایت جعلی و ساختگی است.

ب) در متن روایت آمده که پسر مختار پیرمردی از اهالی کوفه بوده است.

حال باید گفت: اولاً: مختار در سال اول هجری به دنیا آمده^{۱۷} و در سال ۶۷ ق هم در جنگ با مصعب کشته شد. ۱۸ از آنجا که زمان دقیق این دیدار هم ذکر نشده، چندان معقول به نظر نمی‌رسد که پسر مختار - آن گونه که در نقل عبدالله بن شریک آمده است - پیرمرد باشد، زیرا مختار هنگام مرگ ۶۷ ساله بوده است. بر فرض هم که این امر را بپذیریم، آیا سزاوار است که امام برای نشان دادن احساسات و علاقه خود پیرمردی را به طرف خود بکشاند؟ یا توجه به اینکه روایات زیادی وجود دارد که بیانگر فروتنی آنهاست، این امر با تواضع و فروتنی آن بزرگواران سازگاری ندارد.

ثانیاً: ابوالحکم می‌گوید: مردم درباره پدرم چنین و چنان می‌گویند. امام می‌بایست آن را با صدای بلند می‌گفت تا همه حاضران در مجلس بشنوند و از پدر او اعاده حیثیت شود. اما بنابر عبارت متن که امام پسر مختار را بسیار نزدیک خود آورده تا حدی که می‌خواست روی زانوی خود بنشانند و سپس آن مطالب را در حق پدرش بیان داشته‌اند، باید این سؤال مطرح شود که اگر فاصله آنها تا این حد نزدیک بوده، دیگران چگونه این سخنان امام را شنیده‌اند؟ با این احتمال، اینکه این روایت ساختگی و جعلی باشد، چندان دور از ذهن نیست.

ج) فاطمه، دختر امام علی (علیه السلام)، برای مختار نامحرم بوده است، بنابراین آیا در شأن آن بزرگواران است که با یک مرد غریبه و نامحرم خلوت کنند و برای او حدیث بگویند؟ مگر در بیت علوی مردی وجود نداشته که مختار از او حدیث بشنود؟

د) در هیچ منبع تاریخی نوشته نشده و یا گزارش نشده که مختار برای اهل بیت (علیهم السلام) خانه‌ای ساخته باشد.^{۱۹}

علامه مامقانی با توجه به روایت فوق (روایت عبدالله بن شریک) می‌گوید:

معقول نیست امام (علیه السلام) برای کسی که غیر امامی باشد طلب رحمت نمایند. چون براساس مذهب امامیه، صرف اینکه مختار کار نیکی چون خونخواهی امام حسین (علیه السلام) کرده باشد، مجوز این نمی‌شود که مورد ترحم امام قرار گیرد؛ زیرا اظهار رضایت و خشنودی ائمه (علیهم السلام) تابع و فرع خشنودی خداست. پس معلوم می‌شود که مختار از نظر عقیده، انحرافی نداشته که موجب خشنودی ائمه (علیهم السلام) واقع شده است.

ایشان پس از چند استدلال دیگر، در پایان نظر خود را درباره مختار چنین بیان می‌کنند:

فتخلص من جميع ما ذكرنا، ان الرجل امامي المذهب فان سلطنته
برخصة من الامام.^{۲۰}

خلاصه آنچه ما ذکر کردیم، این است که این مرد (مختار) امامی مذهب و حکومت او با اجازه امام بوده است.

طهری

در پاسخ به علامه باید گفت: اولاً؛ در تاریخ موارد زیادی را شاهدیم که ائمه (علیهم السلام) حتی برای دشمنان خودشان و یا افراد غیرمسلمان طلب خیر و هدایت کرده‌اند؛ چه رسد به مختار که آن اقدامات (کشتن قاتلان امام حسین - علیه السلام -) را انجام داده است. ثانیاً؛ آیا صرف اینکه امام برای مختار طلب خیر کرده باشد، لازمه اش تأیید قیام و یا حکومت وی است؟

۴. مختار پس از آنکه دعوت خود را در کوفه علنی ساخت، گروهی از کوفیان - که در رأس آنها افرادی چون عبدالرحمان بن شریح، سعید بن منقذ، سمر بن ابی سر، اسود بن جراد کندی و قدامه بن مالک بودند - در پاسخ به ندای او دچار تردید شدند. سرانجام آنان تصمیم گرفتند حیاتی را به ریاست عبدالرحمان بن شریح به دیدار ابن حنفیه بفرستند تا جریان را با وی در میان گذارند.

هیأت به طور بسیار سری در مدینه با محمد حنفیه ملاقات می‌کند و مسئله را مطرح می‌نماید. ایشان پس از شنیدن سخنان هیأت و گفتن سخنانی، در پایان می‌گوید:

فوالله لو وددت ان الله انتصر لنا من عدونا، بن شاء من خلقه.^{۲۱}

به خدا سوگند، دوست دارم خدا به وسیله هر کس از بندگان خود،

انتقام ما را از دشمنانمان بگیرد.

البته برخی برای این روایت، ادامه‌ای هم ذکر کرده‌اند و آن اینکه محمد پس از شنیدن سخنان سران شیعه، و گفتن سخنانی که ذکر شد، آنان را مخفیانه به حضور امام سجاد (علیه السلام) می‌برد و وقتی گزارش محمد حنفیه تمام می‌شود، آن حضرت می‌فرماید:

یا عمّ، لو ان عبد زنجياً تعصب لنا اهل البيت يوجب على الناس

مؤازرتة، وقد وليتك هذا الامر فاصنع ما شئت.

ای عمو، اگر برده‌ای زنگی هم به پشتیبانی از ما اهل بیت (علیهم السلام)

قیام کند، حمایت از او بر مردم لازم است و در این مورد، من به شما

ولایت دادم، هر طور صلاح می‌دانی عمل کن.

و در ادامه روایت آمده که آنها به یکدیگر می‌گفتند: زین العابدین و محمد بن حنفیه به ما اجازه دادند و گفتند دوست داریم خدا به وسیله هر کس از بندگانش که خواهد انتقام ما را از دشمنان بگیرد و اگر راضی نبودند ما را نهی می‌کردند.^{۲۲}

آنچه از این روایت به دست می‌آید این است که اگر کسی پیدا شد و انتقام اهل بیت (علیهم السلام) را گرفت، آنان راضی و خشنود خواهند شد. اما آیا صرف راضی بودن به کار کسی، بیانگر تأیید عمل آن شخص است؟ و آیا صرف اینکه امام (علیه السلام) آنان را نهی نکرد، بیانگر این است که امام (علیه السلام) در آن لحظه قیام مختار را تأیید کرده است؟

روایاتی نیز وجود دارند که بر ذم مختار دلالت می‌کنند. به این روایت بنگرید:
 عن محمد بن الحسن و عثمان بن حامد عن محمد بن یزید عن
 محمد بن الحسین عن عبدالله بن المزخرف عن حسیب الخثعمی عن
 الصادق (علیه السلام): کان المختار، یکذب علی علی بن الحسین.^{۲۳}
 از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است: مختار بر امام
 سجاد (علیه السلام) دروغ می‌بست.

آیت‌الله خویی در رد این روایت می‌گوید:
 این روایت از نظر سند جداً ضعیف است، زیرا حسیب، راوی این حدیث،
 مجهول الحال است.^{۲۴}

عالمان رجال روایات دیگری نیز که در ذم مختار آمده، یا از حیث سند ضعیف
 دانسته‌اند و یا با توجه به ضربات مهلکی که مختار به امویان و زبیریان وارد کرد، ساخته و
 پرداخته علمای عامه و زبیریان دانسته‌اند و یا آنها را حمل بر تقیه امام گرفته‌اند.
 به هر حال، ما برای جلوگیری از اطاله کلام به همین مقدار اکتفا می‌کنیم. به عنوان
 نتیجه بحث باید گفت: مختار از این حیث که توانست قاتلان امام حسین (علیه السلام) را به
 سزای عملشان برساند و دل اهل بیت (علیهم السلام) و در رأس آنها امام سجاد (علیه السلام)
 را خشنود کند، مورد تأیید و درخور دعا و طلب خیر و رحمت آن حضرت است. اما اینکه آیا
 اصل قیام وی در آن شرایط، مورد تأیید امام سجاد (علیه السلام) بوده است، و یا آن گونه که
 برخی ادعا کرده‌اند، قیام او به دستور و اشراف امام سجاد (علیه السلام) و محمد بوده است،
 مطلبی است که نمی‌توان از روایات به دست آورد. از طرفی هم با توجه به اقداماتی که
 مختار برای خشنودی آنان انجام داد، بعید است که آن حضرت در حق وی گفته باشد او
 کذاب و دروغ‌گوست.

۳. قیام زید بن علی (۱۲۱ یا ۱۲۲ق)

زید، فرزند امام سجاد (علیه السلام)، فردی عابد، پرهیزگار و فقیهی بخشنده و شجاع
 بود که با هدف امر به معروف و نهی از منکر و خونخواهی امام حسین (علیه السلام) و با شعار
 «یا منصور امت» قیام کرد.^{۲۵}

وی پس از پشت سر گذاشتن درگیریهای لفظی با هشام بن عبدالملک (۱۰۵ - ۱۲۵ق)
 تصمیم گرفت علیه وی دست به قیام بزند. پس از بازگشت به کوفه، شیعیان (در حدود پانزده
 هزار نفر) اطراف او را گرفتند و او را به قیام بر ضد بنی‌امیه تشویق کردند.^{۲۶} اما در اثنای جنگ، با
 اصابت کردن تیری به پیشانی او، قیامش با شکست مواجه شد و خودش به شهادت رسید.^{۲۷}

طهری

اثمه (علیه السلام) و قیام زید بن علی

در مورد زید روایات فراوانی نقل شده که کار جمع‌بندی و داوری را دشوار کرده است. در برخی روایات زید کاملاً تمجید و تأیید شده و در برخی دیگر نوعی ابهام و تردید وجود دارد و وی مورد نکوهش قرار گرفته است.

۱. بهترین تعبیری که در این روایات آمده، آن است که امام رضا (علیه السلام) از قول پدرش و او از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمود:

رحم الله عمی زیداً، انه دعا الی الرضا من آل محمد، ولو ظفر لوفی
بما دعا الیه، وقد استشارنی فی خروجه، فقلت له: یا عم ان رضیت ان
تکون المقتول المصلوب بالکناسة فشانک.^{۲۸}

خدا رحمت کند عمومیم زید را، او به «الرضا من آل محمد» دعوت کرد و اگر پیروز می‌شد به وعده خود وفا می‌کرد. او درباره قیامش با من مشورت کرد، من به او گفتم: عموجان! اگر بدین خشنودی که همان کشته شده و به دار آویخته کناسه باشی، مانعی ندارد و راحت همین است.

از این روایت دو نکته به دست می‌آید:

الف) به کار بردن تعبیر «الرضا من آل محمد»، اشاره به این دارد که او مردم را به سوی خود دعوت نمی‌کرده است.

ب) گرچه در این روایت نهی تحریمی وجود ندارد، اما نهی ارشادی وجود دارد که بیانگر موضع منفی امام صادق (علیه السلام) است. اگر زید واقعاً تابع و مطیع امام (علیه السلام) بود، همین نهی ارشادی بر منصرف کردن او از قیام کافی بود.

۲. از عمرو بن خالد نقل شده که امام باقر (علیه السلام) با اشاره به زید فرمود:

هذا (زید) سید اهل بیتی والطالب باو تارهم.^{۲۹}

او بزرگ اهل بیت و کسی است که خونخواه آنان است.

در مورد این روایت باید گفت: عمرو بن خالد، خود از رؤسای زیدیه است و این روایت

چندان نمی‌تواند درست باشد.^{۳۰}

۳. در برخی از کتب تاریخی نیز آمده که گروهی از شیعیان پیش از قیام زید به محضر

امام صادق (علیه السلام) رسیدند و نظر آن حضرت را درباره بیعت با زید جویا شدند.

امام (علیه السلام) فرمودند:

بايعوه فهو والله افضلنا وسيدنا.

با او بیعت کنید، به خدا قسم که بزرگ و سرور ماست.

در ادامه همان خیر آمده که روافض این خبر را کتمان کردند.^{۳۱}

با دقت در این روایت می‌توان گفت: شکل نقل خبر چنان است که ساختگی بودن آن را نشان می‌دهد، زیرا در ادامه خبر آمده که روافض آن را کتمان کرده بودند. حال جای این سؤال مطرح است که راوی چگونه از چنین خبری مطلع شده تا آن را با این آب و تاب نقل کند. برخی دیگر از روایات تمجید نیز بیانگر ناراحتی امام صادق (علیه‌السلام) از شهادت زید است^{۳۲} و امر دیگری (تأیید) را نمی‌توان از آنها ثابت کرد.

۴. از زراره بن اعین چنین نقل شده است:

زید در حضور امام صادق (علیه‌السلام) به من گفت: «ما تقول یا فتی فی رجل من آل محمد استنصرک؛ درباره شخصی از اهل بیت که از تو یاری بخواهد چه می‌گویی؟» زراره می‌گوید: من گفتم: «ان کان مفروض الطاعة نصرته وان کان غیر مفروض الطاعة فلسی ان لافضل؛ اگر مفروض الطاعة باشد یاری‌اش می‌کنم اما اگر چنین نباشد می‌توانم کمک نکنم.» زراره می‌گوید: «وقتی زید بیرون رفت، امام از پاسخ من که زید را ساکت کردم و راه جواب را بر او بستم، خشنود شد.»^{۳۳}

از قسمت پایانی روایت چنین به دست می‌آید که امام راضی به حرکت زید نبوده و این سخن زراره که اگر امام مفروض الطاعة نباشد می‌توانم او را حمایت نکنم، صرفاً از روی احترام به زید بوده است.^{۳۴}

۵. مذاکره‌ای بین ابوبکر حضرمی و علقمه، از اصحاب امام باقر (علیه‌السلام)، با زید رخ داده است. آنها شنیده بودند که زید گفته است:

لیس الامام منا من أرحی ستره؛ امام از میان ما کسی نیست که در خانه بنشیند و قیام نکند، بلکه انما الامام من شهر سیفه؛ امام کسی است که شمشیر برکشد. ابوبکر حضرمی که فردی تند بود به زید گفت: یا ابوالحسین! به من بگو، آیا علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) در آن وقتی که خود را به گوشه‌ای انداخته بود و دور از چشم نگاه داشته بود، امام بوده است یا اینکه تنها وقتی امام بوده که شمشیر برکشیده است؟ زید ساکت شد و پاسخی نداد. ابوبکر سه بار این سؤال را مطرح کرد، اما زید پاسخی نداد. ابوبکر ادامه داد: اگر او امام بوده است، پس جایز است بعد از او نیز کسی امام باشد، در حالی که شمشیری نیز در دست نگرفته باشد. اگر هم امام نبوده که باز مدعای ما ثابت است.^{۳۵}

نکته‌ای که از روایت به دست می‌آید این است که مضمون روایت عقیده زید را درباره امامت نشان می‌دهد. ظاهراً در این تردیدی نباید کرد که او تنها به امامت سه امام

طهری

مفترض الطاعة قائل بوده و از چهارمی به بعد را به شرط قائم بودن امام می‌دانسته است. این قائم نیز تنها می‌توانسته از میان خاندان فاطمی باشد. ۲۶

ع یحیی فرزند زید می‌گوید: از پدرم تعداد ائمه را پرسیدم. فرمود:

الائمة اثني عشر، اربعة من الماضين وثمانية من الباقين، قلتُ فسَمِّهم يا ابيته. قال: اما الماضون فعلى بن ابي طالب والحسن والحسين، وعلى بن الحسين، واما من الباقين اخى الباقر وبعده جعفر الصادق وبعده موسى ابته وبعده على ابته وبعده محمد ابته وبعده على ابته وبعده الحسن ابته وبعده المهدي. فقلتُ يا ابي، أَلَسْتُ منهم؟ قال: لا ولكني من العتره. ۳۷

امامان دوازده نفرند، که چهار نفر از گذشتگان‌اند و هشت نفر باقی‌اند و عصر آنان در پیش است. یحیی می‌گوید: عرض کردم: پدر، اسامی آنان را بفرمایید. زید در جواب گفت: اما گذشتگان، علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن حسین، و آیندگان برادرم باقر و بعد از او صادق و سپس فرزندش موسی و بعد از او فرزندش علی و بعد از او فرزندش محمد و سپس فرزندش علی و بعد از او فرزندش حسن و بعد از او فرزندش مهدی.

این روایت نیز قابل دقت و تأمل است، زیرا حاکی از آن است که بین امامت امام سجاد(علیه السلام) و امام باقر(علیه السلام) فاصله‌ای وجود دارد. اگر این سخن در زمان امامت امام باقر(علیه السلام) گفته شده که ایشان امام حاضر است نه امام آینده، و اگر در عصر امامت امام سجاد(علیه السلام) بیان شده که امام سجاد(علیه السلام) امام حاضر است نه گذشته. افزون بر این، در عصر امام سجاد(علیه السلام) هنوز یحیی بن زید به دنیا نیامده و اگر هم آمده باشد شیرخوار بوده و توان تحمل حدیث را نداشته است. از این رو احتمال می‌رود که روایت ساختگی باشد.

بنابراین، به عنوان نتیجه می‌توان گفت: آنچه به طور مثبت از روایات مربوط به زید بر می‌آید، آن است که امامان شیعه(علیهم السلام) به زید خوشبین بوده و قیام او را از این لحاظ که به انگیزه اقامه حق و اصلاح فسادها و امر به معروف و نهی از منکر بوده، تأیید کرده‌اند. اما از این روایات چنین به دست نمی‌آید که زید قیام خویش را با موافقت و یا با دستور امام صادق(علیه السلام) انجام داده باشد. زیرا آن حضرت در آن شرایط، قیام‌های مسلحانه را - با توجه به اینکه نسنجیده، نپخته و محکوم به شکست بودند - اصلاً به صلاح شیعیان نمی‌دانستند و فقط جنبه ظلم ستیزی و اصلاحگری قیام زید مورد تأیید بوده است.

۵۰۴. قیام محمد بن عبدالله و ابراهیم بن عبدالله (۱۴۵ق)

محمد، معروف به نفس زکیه، و برادرش ابراهیم، معروف به قتیبل باخمری، در سال ۱۴۵ق علیه منصور عباسی قیام کردند. محمد برادرش ابراهیم را به بصره فرستاد و قرار بر این شد که هر دو همزمان با هم در مدینه و بصره قیام را آغاز کنند.^{۳۸}

اما محمد در اواخر جمادی الثانی یا اوایل رجب سال ۱۴۵ق، بدون هماهنگی با برادرش ابراهیم، در مدینه قیام کرد و با همه مقاومت و سرسختی که وی و یارانش از خود نشان دادند، سرانجام کشته شد و سر او را نزد منصور فرستادند.^{۳۹}

ابراهیم هم گرچه آمادگی چندانی برای قیام نداشت، اما پس از دریافت نامه محمد مبنی بر قیام و تشویق و ترغیب برخی از یاران، در اول رمضان سال ۱۴۵ق، در بصره قیام خود را علنی کرد، اما به سبب خیانت برخی یاران زیدی، قیامش با شکست مواجه شد و خودش نیز کشته شد و سرش از تن جدا گشت و برای منصور به کوفه فرستاده شد.^{۴۰}

نامه (علیه السلام) و قیام نفس زکیه و ابراهیم

در مورد نفس زکیه و قیام او اقوال و روایتهای متفاوتی وجود دارد. برخی از منابع و علما، وی را فردی مدعی امامت و مهدویت معرفی کرده و او را مخالف ائمه (علیهم السلام) دانسته‌اند. برخی دیگر از منابع و تحقیقات اسلامی و علمای رجال و حدیث، به دفاع و تأیید از او برخاسته‌اند و او را از اتهامات وارد میرا دانسته‌اند.

۱. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

تقتل باحجار الزیت من ولدی نفس زکیة.^{۴۱}

در اینکه محمد از فرزندان پیامبر است شکی نیست و این روایت در واقع یک نوع پیشگویی

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را نشان می‌دهد و چیز دیگری - یعنی تأیید قیام - از آن به دست نمی‌آید.

۲. در مورد ابراهیم نیز از زبان حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است که ایشان فرمودند:

بباخمري یقتل بعد ان یظهر ویظهر بعد ان یظهر.^{۴۲}

این روایت هم فقط پیشگویی امام علی (علیه السلام) را ثابت می‌کند و بس.

۳. حدیثی از علی بن عمر، فرزند امام سجاد (علیه السلام) وجود دارد که از امام صادق (علیه السلام) چنین

نقل کرده است:

روزی که منصور، امام (علیه السلام) را به ریذه نزد خویش فراخواند، من

همراه ایشان بودم. وی به نزد منصور رفت و من به انتظار بازگشت او ایستادم.

هنگامی که بازگشت، دیدم اشک از چشمانش جاری است، و به من گفت: ای

علی، چه‌ها دیدم از این ناپاکزاده، و به خدا امضا نخواهم کرد. سپس فرمود:

خداوند دو فرزند «هند» یعنی محمد و ابراهیم را رحمت کند که آن دو مردان

بردیبار و بزرگواری بودند و به خدا آن دو رفتند و آلوده نشدند.^{۴۳}

طهری

سال پنجم - شماره ۱۷ - بهار ۱۳۸۵

با دقت در روایت می‌توان گفت: امام شخصیت خود آن دو را تعریف و تمجید کرده که افراد خوب و شایسته‌ای بودند، و اصلاً سخنی از اصل قیام آنها به میان نیاورده است. به عبارت دیگر، امام صادق(علیه‌السلام) قیام آن دو را به صورت مطلق، یعنی هر دو سوی مسئله، هم شخصیت محمد و ابراهیم و هم قیام آنها را تأیید نکرده است.

۴. وقتی سر ابراهیم را نزد منصور خلیفه عباسی آوردند، حسن بن زید که از مخالفان او بود، به منصور رو کرد و گفت:

ای امیرمؤمنان! به خدا قسم، او را کشتی در حالی که بسیار روزه‌دار

و شب زنده‌دار بود و دوست نداشتم که گناه او را بر عهده بگیری. ۴۴

۵. زمانی که محمد نفس زکیه در مدینه قیام کرد، بزرگان مدینه و هاشمیان را برای صحبت و گفت‌وگو پیش خود دعوت کرد که در بین آنها موسی و عبدالله فرزندان امام صادق(علیه‌السلام) نیز بودند. چیزی نگذشت که خود حضرت هم وارد شد و به محمد سلام کرد و گفت: «آیا می‌خواهی خاندان همگی مستأصل شوند (و از بین بروند)؟» محمد گفت: «نه! من این کار را دوست ندارم.» حضرت فرمود: «پس خوب است که به من اجازه رفتن بدهی، چون عذر مرا می‌دانی.» محمد گفت: «اذنت دارم.» چون آن حضرت رفت، محمد به سوی پسران جعفر، موسی و عبدالله، رو کرد و گفت: «شما نیز نزد پدرتان بروید که من به شما نیز اذن رفتن دارم.» حضرت که آن دو را دید، به آنها فرمود: «شما چرا آمدید؟» گفتند: «محمد به ما اجازه داد.» حضرت فرمود: «شما باز گردید که من چنان نیستم که هم جان خود و هم جان شما را یکسره از او دریغ دارم.» ۴۵

اصفهان‌ی در چند صفحه بعد - وقتی از کسانی نام می‌برد که با محمد قیام کردند - از حسین بن زید نقل می‌کند که گفت:

چهار تن از اولاد حسین بن علی(علیه‌السلام) با محمد خروج کردند:

خودم، برادرم عیسی و پسران جعفر بن محمد یعنی موسی و عبدالله. ۴۶

آنچه از این روایت، بدون وارد شدن به بحث رجالی و اعتبار آن از حیث سند، می‌توان به دست آورد این است:

الف) موسی بن جعفر(علیه‌السلام) هم در قیام شرکت داشته، و حتی خود امام صادق(علیه‌السلام) به او و برادرش می‌گوید که شما بروید... حال با توجه به اینکه امام چند سال قبل (۱۲۶ - ۱۲۵ق) و در جریان کنگره ابواء به عبدالله بن حسن (پدر محمد و ابراهیم) گفته بود که خلافت به آنها نخواهد رسید و حتی دو فرزند او کشته خواهند شد، چند سؤال مطرح می‌شود:

۱. چطور امام (علیه السلام) که می دانسته سرانجام این قیام شکست و نابودی است، به پسران خودش این اجازه را می دهد که در قیام شرکت کنند؟

۲. چرا خود آن حضرت در قیام شرکت نکرده است؟ اگر بگویند چون ایشان امام بوده اند و معذور، می گوییم مگر این قضیه در مورد موسی، فرزند ایشان، صدق نمی کند؟ و مگر امام با توجه به برخی از احادیث که نام ائمه را ذکر کرده، نمی دانسته که بعد از او مقام امامت به فرزندش موسی می رسد؟ پس چرا جان او را به خطر انداخته است؟ ممکن است گفته شود این موسی، غیر از امام کاظم (علیه السلام) است. اما این سخن نیز درست نیست؛ چون وقتی به فرزندان امام صادق (علیه السلام) مراجعه کنیم، فقط یک موسی نام وجود دارد که آن هم امام کاظم (علیه السلام) است.

ب) بر فرض هم که بپذیریم فرزندان امام صادق (علیه السلام) (خصوصاً موسی) در این قیام شرکت کرده باشند، یا باید کشته یا اسیر می شدند و یا فرار می کردند و در هر صورت، بهانه به دست منصور داده می شد که امام صادق (علیه السلام) را توبیخ و ملامت کند، و یا خود موسی بن جعفر، وقتی به امامت می رسید، از طرف منصور و یا خلفای بعد از او، مورد توبیخ و ملامت قرار گیرد؛ در حالی که اصلاً چنین مطالبی در منابع گزارش نشده است. حتی می بینیم وقتی منصور از پیوستن فرزندان زید (حسین و عیسی) به سپاه محمد مطلع می شود، ابراز تعجب و شگفتی می نماید و از آن دو پیش پدرشان حسن بن زید - که ظاهراً با منصور بوده - گله می کند. بنابراین، اینکه منصور در مورد شرکت فرزندان امام صادق (علیه السلام) هیچ گونه عکس العمل و واکنشی از خودش نشان نداده باشد، جای شگفتی و تعجب دارد.

ج) این احتمال که فرزندان زید، چون خودشان در قیام شرکت داشتند، خواسته باشند فرزندان امام صادق (علیه السلام) را هم شریک کرده باشند، چندان دور از ذهن نیست. بنابراین به عنوان نتیجه بحث می توان گفت:

بدون اینکه روایات ذم را که کم هم نیستند بیاوریم، هیچ یک از روایات ذکر شده دلالت بر تأیید قیام محمد و ابراهیم نمی کند؛ زیرا روایت اول و دوم، همان گونه که ذکر شد، فقط پیشگویی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام علی (علیه السلام) را ثابت می کند و بس. روایت سوم و چهارم هم فقط یک سوی قضیه یعنی شخصیت محمد و ابراهیم را ثابت و تأیید می کند، نه قیام آن دو را. و روایت پنجم هم علی رغم همه اشکالات وارد شده و بر فرض صحت، فقط می تواند این امر را ثابت کند که چون قیام محمد برای اصلاح امت و مبارزه با ظلم و ستم عباسیان بوده، آن حضرت به فرزندانش اجازه شرکت در قیام او را می دهد، اما نمی توان ثابت کرد که امام اصل قیام وی را تأیید کرده باشد.

طهری

سال پنجم - شماره ۱۷ - بهار ۱۳۸۵

بنابراین در یک کلام می‌توان گفت: جنبه اصلاحگری و ظلم‌ستیزی قیام محمد و ابراهیم مورد تأیید است، اما اصل قیام آن دو در آن شرایط مورد تأیید حضرت نیست.

۶. حسین بن علی؛ شهید فح (۱۶۹ق)

با روی کار آمدن هادی عباسی (۱۷۰ - ۱۶۹ق)، فشار شدیدی بر علویان و رهبران و بزرگان شیعه وارد شد، چندان که علویان را به ستوه آورد و منجر به قیام یکی از نوادگان امام حسن (علیه‌السلام) به نام حسین بن علی شد. وی همراه با عده ای از علویان و شیعیان، تدارک قیام را دیدند و در هنگام صبح به همراه عده ای از علویان با شعار «احد احد» به مسجد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) ریختند و مؤذن را وادار به گفتن جمله «حی علی خیر العمل» در آذان کردند. وی از مردم براساس کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بیعت گرفت و آنان را به رضای آل محمد دعوت کرد. در ذی‌القعدة سال ۱۶۹ق، حسین بن علی به همراه سیصد نفر به سوی مکه حرکت کرد. سرانجام در سرزمین فح - که نام چاهی در یک فرسختی غرب مکه است - در جنگ سختی که بین نیروهای حسین و عباسیان صورت گرفت، حسین بن علی و عده زیادی از یارانش به شهادت رسیدند و سرهای آنان برای خلیفه به بغداد فرستاده شد.^{۴۷}

اثمه (علیه‌السلام) و قیام حسین بن علی (شهید فح)

درباره قیام شهید فح، احادیثی از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، امام صادق (علیه‌السلام) امام کاظم (علیه‌السلام) و امام جواد (علیه‌السلام) رسیده است که بیشتر دلالت بر مدح وی دارد و اخباری که دال بر ذم او باشد، کم است. پیامبر گرامی اسلام و برخی از ائمه به مناسبت‌های مختلف از قیام حسین بن علی یاد کرده و او و یارانش را مورد تمجید و تأیید قرار داده‌اند. در اینجا به چند مورد اشاره می‌شود:

۱. پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در یکی از سفرهایش، هنگامی که به «فح» رسید، با اصحاب نماز مسافر خواند و سپس فرمود:

در اینجا مردی از خاندان من با گروهی از مردمان باایمان کشته خواهند شد که کفن‌ها و حنوط آنها از بهشت بیاید و روان‌های آنها پیش از

بدن‌هایشان به سوی بهشت خواهد شتافت.^{۴۸}

۲. امام صادق (علیه‌السلام) نیز چون به «فح» رسید فرمود:

در این سرزمین مردی از خاندان من با جمعی از مؤمنان کشته

خواهند شد که روان‌های آنها پیش از بدن‌هایشان به بهشت می‌شتابد.^{۴۹}

ناقل این دو روایت (که جنبه پیشگویی دارد) ابوالفرج اصفهانی است و از این رو چندان نمی‌توان به آنها اعتماد کرد. این روایات بر فرض صحت نیز عظمت و مقام شهید را بیان می‌کنند و در اینکه حسین و یارانش در راه خدا کشته شدند و شهید بوده‌اند، و در آخرت هم مستحق چنین پاداشی باشند، جای هیچ شکی نیست؛ اما نمی‌توان از آنها تأیید قیام او را ثابت کرد.

۳. هنگامی که حسین بن علی به موسی بن جعفر (علیه السلام) تکلیف کرد که با او خروج و قیام کند و آن حضرت هم نپذیرفت؛ در نهایت بدو فرمود:

بدان که تو کشته خواهی شد، پس در کار خود (جهاد و پیکار) جدی و کوشا و آماده باش. و به کسی اعتماد مکن، زیرا این مردم فاسقانی هستند که اظهار ایمان می‌کنند ولی در باطن منافق و مشرک‌اند و - انا لله وانا الیه راجعون - و در مصیبت شما گروه فامیل من پاداش خود را نزد خدای عزوجل می‌جویم.^{۵۰}

علامه مامقانی با توجه به این روایت، در این باره می‌گوید:

گرچه امام کاظم (علیه السلام) به ظاهر دعوت را نپذیرفت، اما دلسوزی و خیرخواهی و دعا برای حسین و یارانش بیانگر این نکته است که ایشان از روی تقیه، دعوت را نپذیرفته و چون از نتیجه آن آگاه بوده برای جلوگیری از شرارت بنی عباس، ناگزیر در حضور مردم، دعوت را رد کرده است تا بعدها ارتباط امام و قیام‌کنندگان فاش و مشخص نشود.^{۵۱}

علامه مجلسی نیز در توضیح جملات امام کاظم (علیه السلام) در رد بیعت، جمله «در کار خویش جدی باش» را نشانه نیت قلبی امام دانسته، و این را که امام در شهادت و مصیبت آنها از خداوند طلب پاداش می‌کند، دلیل بر آن می‌داند که آنها نزد خداوند، درجه بالایی دارند.^{۵۲} در پاسخ به سخن علامه مامقانی می‌توان گفت:

اولاً: خود علامه قبول دارند که امام دعوت را، البته به گفته ایشان در ظاهر، نپذیرفته است. ثانیاً: علامه علت این امر را هم تقیه و جلوگیری از شرارت بنی عباس ذکر می‌کند تا بعداً دستاویزی برای آنها علیه حضرت نشود. حال باید از علامه سؤال کرد: وقتی امام به شکست آنان قطع و یقین دارد، آیا معقول است از یک طرف قیامشان را تأیید کند و به آنها فرمان قیام بدهد و در این بین هر تعدادی که کشته شد، اشکالی ندارد، و از طرف دیگر در ظاهر تقیه کند و دعوت را نپذیرد که مبدا بعدها این رابطه فاش شود و مورد شرارت عباسیان قرار گیرد؟ ثالثاً: بر فرض قبول ادعای شما، آیا با یک تقیه می‌شود آن سوءظن و بدگمانی را که

خلفای عباسی به ائمه داشتند، از بین برد؟

طهری

رایباً؛ اگر تقیه در کار بوده و کسی هم از این رابطه مطلع نشده است، آن حضرت هرگز نباید از طرف هادی مورد توبیخ و ملامت قرار می‌گرفت، در حالی که تاریخ بیانگر این است که وقتی هادی سرهای قیام‌کنندگان را مشاهده کرد و فرمان قتل اسرا را هم صادر کرد، با خشم گفت:

به خدا حسین جز با دستور او (موسی بن جعفر - علیه‌السلام -) بر ضد من قیام نکرده و جز محبت او راه دیگری نیمووده است، زیرا پیشوا و صاحب وصیت در میان این خاندان کسی جز موسی بن جعفر نیست؛ خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم.^{۵۳}

گرچه پیشگویی موسی بن جعفر (علیه‌السلام) درباره هادی به وقوع پیوست، اما این سخن هادی نشان می‌دهد که اگر او نمی‌مرد، امام از شرارت او در امان نبود. بنابراین امام کاظم (علیه‌السلام) چون از یک طرف شکست این قیام را قطعی می‌دانست و از طرفی هم برای اینکه جان خود و شیعیان و مکتبی را که از پدرانش به او رسیده به خطر نیندازد، صلاح نمی‌دانست که در قیام شرکت کند و یا آن را تأیید نماید. و صرف اینکه حضرت برای آنها دلسوزی و یا دعا کند، دال بر تأیید قیام آنها نیست. در پاسخ علامه مجلسی هم باید گفت:

وقتی امام کاظم (علیه‌السلام) احساس کرد حسین و یارانش در تصمیم خود پافشاری می‌کنند، به او توصیه کرد که در کار خود جدی باشد. در مورد قسمت دوم سخن علامه هم (طلب پاداش در مصیبت آنها) باید گفت: به هر حال امام هم انسان است و دارای احساسات، و طبیعی است که از دست دادن آن تعداد از افراد خاندانش در یک روز، برای او هم سخت و گران باشد. صرف اینکه آنان در آخرت از مقام بلندی برخوردار خواهند بود، دلیل تأیید قیام نمی‌شود. ۴. هنگامی که سرهای بریده شهدا را به مدینه نزد موسی و عباس آوردند، در مجلسی که گروهی از خاندان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و از جمله موسی بن جعفر (علیه‌السلام) حضور داشتند، همه سکوت کرده بودند جز امام کاظم (علیه‌السلام) که چون چشمش به سر بریده حسین بن علی، رهبر قیام فتح، افتاد فرمود:

انا لله وانا اليه راجعون، مضى والله مسلماً، صالحاً، صواماً، آمراً
بالمعروف وناهيماً عن المنكر ما كان في اهل بيته مثله.^{۵۴}

سوگند به خدا او در گذشت در حالی که مسلمان و درستکار بود، بسیار روزه می‌گرفت و شبها را به قیام و عبادت می‌گذرانید و امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد؛ در خاندان وی چون او وجود نداشت.

این روایت هم فقط یک سوی قضیه یعنی فقط شخصیت حسین را تأیید می‌کند نه قیام او را.

۵. ابراهیم بن اسحاق قطان می‌گوید: من از حسین بن علی و یحیی بن عبدالله شنیدم که می‌گفتند: ما خرجنا حتی شاورنا اهل بیتنا و شاورنا موسی بن جعفر فامرنا بالخرج. ۵۵
ما تا وقتی که با خاندان خود مشورت نکردیم اقدام به خروج نکردیم و حتی با موسی بن جعفر (علیه‌السلام) مشورت کردیم و او به ما دستور خروج و قیام را داد.

در مورد این حدیث باید گفت:

بر فرض صحت سند حدیث، اگر این روایت با روایت سوم مقایسه شود، می‌بینیم که این دو با هم متعارض‌اند و هیچ‌گونه سازگاری بین آنها وجود ندارد، زیرا:

اولاً: در روایت قبلی آمده با اینکه حسین حضرت را مکلف به خروج می‌کند، اما ایشان نمی‌پذیرد و آن توصیه‌ها را به او می‌کند، ولی در این روایت آمده که حسین و یحیی از او دستور می‌گیرند؛ لذا با توجه به این روایت دوم، اگر دستور دهنده و همه کاره امام است، پس اینکه آن حضرت از طرف حسین مکلف به خروج می‌شود، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ و آیا این وقاحت و بی‌ادبی حسین را در مورد امام نمی‌رساند؟

ثانیاً: طبق این روایت، میان حسین و امام از قبل هماهنگی بوده است. بنابراین چرا حسین در صدد بوده که از امام بیعت بگیرد (آنها که قبلاً با هم توافق کرده‌اند) و از طرفی هم چرا امام از بیعت کردن با او خودداری می‌کند؟ آیا معقول است فکر کنیم که امام از ابتدا در جریان بوده و وقتی زمان قیام رسیده العیاذ بالله کنار کشیده باشد و با او بیعت نکند؟ بنابراین، تنها راه حل این مشکل این است که بگوییم: روایت دومی یا ساخته و پرداخته عباسیان بوده تا بدین طریق علیه امام بهانه‌ای پیدا کنند و رهبری قیام را به او نسبت دهند و یا ساخته و پرداخته زیدیان بوده تا از آن برای تأیید قیام‌های خود و جلب شیعیان امامی در قیام‌های بعدی استفاده کنند.

۶. در حدیثی از امام جواد (علیه‌السلام) چنین نقل شده است:

لم یکن بعد الطّف مضرّ أعظم من فح. ۵۶

پس از حادثه کربلا هیچ حادثه‌ای برای ما بزرگ‌تر از فاجعه «فح» نبود.

این روایت نیز قیام را تأیید نمی‌کند، بلکه فقط می‌خواهد بگوید: چون تعداد زیادی از علویان در آن کشته شدند، این مصیبت بعد از واقعه عاشورا، بزرگ‌ترین مصیبت بوده است. بنابراین به عنوان نتیجه باید گفت: روایات وارد شده بیانگر این است که امام فقط یک سوی قضیه یعنی شخصیت حسین را تأیید می‌کند و این غیر از تأیید قیام اوست.

طهر

در پایان، به عنوان خلاصه و نتیجه‌گیری بحث باید گفت: ائمه (علیهم‌السلام) از زمان امام سجاد (علیه‌السلام) به بعد، خط مشی سیاسی خود را تغییر دادند؛ یعنی به جای مبارزه و قیام مسلحانه، اقدام به کارهای فرهنگی کردند و یک نهضت علمی - فکری را در پیش گرفتند که به تعلیم و تربیت شاگردان و نشر احکام و معارف دینی می‌پرداخت. از این‌رو، آنان در هیچ قیام و حرکت ضدحکومتی شرکت نکردند و حتی برخی یاران خود را نیز از شرکت کردن در چنین حرکاتی منع می‌کردند. زیرا این قیام‌های پراکنده که از سوی شیعیان صورت می‌گرفت، چندان سنجیده و حساب شده نبود و اتفاقاً به آن حرکت حساب شده ائمه (علیهم‌السلام) که به شکل دیگری (نهضت علمی - فرهنگی) نمود پیدا کرده بود، ضربات سختی وارد کرد و قیام آنان را ناکام گذاشت و موجبات تفرقه نیروها و از دست رفتن آنها را فراهم کرد.

بنابراین، در اینکه رهبران قیام‌های شیعی افرادی مؤمن، متقی، فاضل، ظلم‌ستیز و دارای نیات اصلاح‌طلبانه بودند، و از این جهت مورد تأیید ائمه (علیهم‌السلام) بودند، شک و تردیدی نیست؛ اما این یک سوی مسئله است و دلیل نمی‌شود که سوی دیگر مسئله، یعنی قیام و رهبری آنان در آن برهه از زمان، مورد تأیید امام معاصر آنها نیز باشد، چنان‌که روایات مطرح شده در این باب هم، همه ناظر به سوی اول مسئله است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشتها:

۱. علت نامگذاری آنان به تواین (توبه کنندگان) این است که برخی از آنان از جمله خود سلیمان از کسانی بودند که برای یاری امام حسین (علیه السلام) و تشکیل خلافت، از آن حضرت برای آمدن به عراق دعوت کرده بودند، اما وقتی امام در کربلا محاصره شد به کمک و یاری او نشتافتند. پس از این عمل خویش نادم و پشیمان بودند و توبه کردند و بدین جهت «تواین» نام گرفتند.
۲. تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری، ج ۳، ص ۳۹۰؛ مروج الذهب، حسین بن علی مسعودی، ج ۲، ص ۹۷؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۲۴ - ۶۲۵.
۳. ای خونخواهان حسین (علیه السلام).
۴. تاریخ یعقوبی، ابن واضح، احمد بن ابی یعقوب، ج ۲، ص ۱۹۹؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۹ - ۹۸؛ الکامل، ج ۲، ص ۶۲۷ - ۶۴۵.
۵. تشیع در مسیر تاریخ، سید حسین محمدجعفری، ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی، ص ۲۸۶.
۶. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۵.
۷. همان، ص ۴۱۶.
۸. حیات فکری سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ج ۱، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۷۶ ش، ص ۲۶۶.
۹. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۳؛ ذوب النضار فی شرح الثار، ابن نما، جعفر بن محمد، ص ۹۲؛ بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۴۵، ص ۳۶۳.
۱۰. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۷ - ۴۳۶؛ الکامل، ج ۲، ص ۶۶۲؛ ذوب النضار، ص ۹۴ - ۹۶.
۱۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۴۹ - ۴۴۸؛ الکامل، ج ۲، ص ۶۶۵ - ۶۷۱.
۱۲. اخبار الطوال، ص ۳۴۳ - ۳۴۰؛ نهایة الارب، شهاب الدین احمد نویری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۶، ص ۳۲ - ۳۰.
۱۳. ذوب النضار، ص ۹۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۴؛ اختیار معرفة الرجال، محمد بن حسن طوسی، ص ۱۲۷؛ قاموس الرجال، محمد تقی تمشری، ج ۸، ص ۴۴۵؛ معجم الرجال الحديث، سید ابوالقاسم خوبی، ج ۱۹، ص ۱۰۴.
۱۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۱؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۱۲۵؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۴۴۴؛ معجم الرجال الحديث، ج ۱۹، ص ۱۰۲.
۱۵. همان، ص ۳۴۳؛ همان، ص ۱۲۶؛ همان، ص ۴۴۴ - ۴۴۵؛ همان، ص ۱۰۳.
۱۶. الارشاد، محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۵۸.
۱۷. ذوب النضار فی شرح الثار، ص ۶۰؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۰.
۱۸. انساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری، ج ۶، ص ۱۹ - ۲۰؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۹۱ - ۴۹۲؛ الکامل، ج ۳، ص ۱۸.
۱۹. در حالی که در منابع آمده است، مختار خانه های چند تن از قاتلان امام حسین (علیه السلام) را که فرار کرده بودند، خراب کرد، از جمله خانه محمد بن اشعث، و از مصالح آن، خانه حجر بن عدی را که معاویه خراب کرده بود، بازسازی کرد. مقتل الحسین، اخطب خوارزمی، ص ۲۰۲.
۲۰. تنقیح المقال فی احوال الرجال، اسدالله مامقانی، ج ۳، ص ۲۱۵.
۲۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۳۶ - ۳۳۷؛ ذوب النضار، ص ۹۴ - ۹۶؛ الکامل، ج ۳، ص ۶۷۷.
۲۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۶؛ الکامل، ج ۳، ص ۶۶۳؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۵.

طبری

سال پنجم - شماره ۱۷ - بهار ۱۳۸۵

۹۲

۲۳. اختیار معرفة الرجال، ص ۱۲۵؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۴۴۵.
۲۴. معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۹۶.
۲۵. الارشاد، ج ۲، ص ۱۷۱.
۲۶. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۳۴ - ۴۳۳؛ تاريخ طبري، ج ۴، ص ۲۰۶؛ مقاتل الطالبين، ص ۱۵۸؛ عمدة الطالب، سيدجمال الدين احمد بن علي حسني معروف به ابن عنبه، ص ۲۵۶.
۲۷. تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۹ - ۲۹۸؛ تاريخ طبري، ج ۳، ص ۲۰۵ - ۲۰۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱۰؛ الكامل، ج ۳، ص ۳۸۱ - ۳۸۰.
۲۸. عيون اخبار الرضا، محمد بن علي بن بابويه، معروف به شيخ صدوق، ترجمه حميدرضا مستفيد و علي اكبر غفاري، ج ۱، ص ۵۱۶؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۴؛ مسعودی در مروج نیز گفت وگوي زيد را با امام باقر (عليه السلام) آورده كه تا حدودی شبیه همین روایت است و امام باقر (عليه السلام) وقتی اصرار زيد را می بیند می فرماید: «لاني اخاف عليك يا أخ تكون غدا المصلوب بكناسة الكوفة، وودعه ابو جعفر». مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰۹.
۲۹. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۰؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۱ - ۲۳۲.
۳۰. قاموس الرجال، ج ۴، ص ۲۶۶.
۳۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۳۶؛ تاريخ طبري، ج ۴، ص ۲۰۷؛ الكامل، ج ۳، ص ۳۸۱.
۳۲. به عنوان نمونه عبدالله بن سبابه می گوید: ما هفت نفر بودیم كه به مدینه و به خدمت حضرت صادق (عليه السلام) رسیدیم، حضرت فرمودند: آیا از عموم زيد خبری دارید؟ گفتیم او قیام کرده است... وقتی توسط بيكی كه از كوفه آمده بود، از جریان شهادت زيد مطلع شدیم، خدمت حضرت رسیدیم و نامه را به ایشان تقدیم کردیم. حضرت نامه را خواند و گریست و سپس فرمودند: «لانا لله وانا اليه راجعون، عندالله احتسب عسى، انه كان نعم العم، ان عمي كان رجلا لدنيانا وآخرتنا، مضى والله عمي شهيدا كشهداء استشهدوا مع رسول الله وعلی والحسن والحسين». عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۲۱ - ۵۲۲.
۳۳. اختیار معرفة الرجال، ص ۱۵۳.
۳۴. تاريخ سياسی اسلام، تاريخ خلفا، رسول جعفريان، ج ۲، نشر الهادي، قم، ۱۳۷۸ ش، ص ۶۸۲.
۳۵. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۱۶.
۳۶. تاريخ سياسی اسلام، تاريخ خلفا، ص ۶۸۴.
۳۷. كفاية الاثر في شرح النصوص على الائمة الاثني عشر، علي بن محمد خزاز رازی قمی، ص ۳۰۰؛ سيره و قيام زيد بن علي، حسين كريمة، ص ۴۹.
۳۸. تاريخ طبري، ج ۳، ص ۴۲۲؛ الكامل، ج ۳، ص ۵۶۴؛ البداية والنهاية، ابن كثير، ج ۱۰، ص ۳۴۱.
۳۹. تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۳۶۵ - ۳۶۸؛ تاريخ طبري، ج ۳، ص ۴۲۵ - ۴۲۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۸؛ مقاتل الطالبين، ص ۲۷۳ - ۲۸۱؛ الكامل، ج ۲، ص ۵۶۳ - ۵۷۸.
۴۰. تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۳۶۹؛ تاريخ طبري، ج ۳، ص ۴۶۱ - ۴۷۶؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۰ - ۳۰۳؛ مقاتل الطالبين، ص ۳۱۸ - ۳۲۸؛ الكامل، ج ۳، ص ۵۸۵ - ۵۹۰.
۴۱. عمدة الطالب، ص ۱۰۵.
۴۲. منتهی الآمال، شيخ عباس قمی، ج ۱، ص ۳۲۴.
۴۳. مقاتل الطالبين، ص ۲۵۸ - ۲۵۹.

۴۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۲.
۴۵. مقاتل الطالبیین، ص ۲۵۹.
۴۶. همان، ص ۲۸۳.
۴۷. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۷؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۹۸ - ۶۰۰؛ مسروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۲؛
مقاتل الطالبیین، ص ۴۲۹ - ۴۳۸؛ الکامل، ج ۴، ص ۱۱ - ۱۲.
۴۸. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱۷.
۴۹. همان، ص ۴۱۸؛ مجار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۷۰.
۵۰. مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۰؛ مجار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۱.
۵۱. تنقیح المقال، ج ۱۷، ص ۲۳۷.
۵۲. مجار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۵.
۵۳. همان، ص ۱۵۱.
۵۴. مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۸؛ مجار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۵.
۵۵. مقاتل الطالبیین، ص ۴۴۱.
۵۶. عمدة الطالب، ص ۱۸۳؛ مجار الانوار، همان.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طهری

سال پنجم - شماره ۱۷ - بهار ۱۳۸۵

۹۴